

## رساله لالان (1)

[شاهکار اندیشه سیاسی ثقة الاسلام تبریزی]

منبع : مجله آموزه ، شماره 3

آنی که زبان بی زبانان دانی

احوال دل شکسته بالان دانی

گر خوانمت از سینه سوزان شنوی

ور دم نزنم زبان لالان دانی

باسمه تعالی - عریضه مشروطه‌طلبان از زبان مشروطه بی زبان، به حضور انور حضرات آیات الله فی الانام حجج الاسلام - مد ظلهم العالی - که زبان لالان دانند. اهالی ایران که همیشه در زیر بار استبداد و حرکات خودسرانه سلاطین و حکام مضمحل بودند، جمعی از هشیاران هر طبقه و هر مملکت که درد را آشکار و علاج را در منع استبداد می‌دیدند، کم کم معنا و لذت مشروطه را بر اهالی حالی کرده و آن مقدمات و نتایج به عمل آمد که همه می‌دانند.

در بدو امر، علمای اعلام پیش افتادند و اشخاص تقدم کردند که نزد حضرات آیات الله فی الانام، موثق و معتمد، بلکه نیابت نیز داشتند و در این اثنا، اشارت با بشارت از حضرات آیات الله نیز رسید و اسباب دلگرمی گردید و مشروطه‌طلبان پی مشروطه رفتند و در ثانی احکام مفصله و فتاوی صریحه، شرف صدور یافت و اسباب پشت‌گرمی زیادتر شد و ما مشروطه‌طلبان عقاید خودمان را درج کرده در این رساله معروض نظر شریف و محترم می‌داریم و عرض می‌کنیم:

### [مشروطه و حفظ بیضه اسلام]

عقیده مشروطه‌طلبان، لزوم سعی است در حفظ اساس شریعت اسلامی و می‌گویند با این همه ظلم و جور و خود رای، و عدم مساوات در حقوق مملکتی، و با آن همه تسلط و نفوذ و کثرت و قدرت و علم معاش، و علاوه بغض اسلام و طمع در ممالک اسلامی که دول خارجه را هست و منکران یا جاهل صرف و یا معاند محض است، لابد و بالبداهه رخنه‌هایی که بر اساس بیضه اسلام وارد شده و می‌شود کار به جایی خواهد کشید که اسلام بالمره مضمحل و موجب لعن حضرت ختمی مرتبت و اولاد طاهرین و تمامی آیندگان بر اهل عصر حاضر خواهد شد؛ پس غرض اصلی حفظ بیضه اسلام و اعتلای کلمه حقه و سعی در محافظت آن است که معاذالله طوری نشود سلطنت اسلام یا ایران که مذهبش طریق اثنا عشری است، متزلزل یا نستجیر بالله منقرض شده، قوه جامعه و هیات اجتماعی اسلامی که مرکز آن سلطنت است از دست برود و مسلمین ذلیل و زبون و خار و لگدکوب ملل اجنبیه بشود و علاج آن را در مشروطه شدن دولت و محدود نمودن سلطنت و منع استبداد آن دیدند و به این لحاظ، به تهیه و مقدمات آن که اس اساسش دارالشورا است، مشغول شدند.

### [تجربه استیلاي غرب بر کشورهای اسلامی]

می‌گویند چون ما عطف نظر بر سوابق ایام می‌نماییم، می‌بینیم که وقتی امتداد مملکت اسلام از دیوار چین بود تا جبل الطارق و مملکت اندلیس آیا مملکت اندلیس و اسپانیا هشتصد سال در تحت تسلط و

استیلاي اسلام نبود و قرطبه و غرناطه ام‌البلاد مملکت نبودند؟ آیا اجانب متدرجا مستولی بر آن ممالک نشده بعد از صدمات متتالیه و تسلط‌های تدریجی بالاخره بعد از هشتصد سال بالتمام مستولی و اسلام را بالمره مستاصل نکردند؟ و مساجد آن دو شهر معظم را کلیسا نمودند و دو کور کتب از مؤلفات مسلمین را آتش زدند که عقلاي فرنگ خود نیز تاسف آن را می‌خوردند و مرتکب آن را نفرین می‌نمایند. آیا پنج هزار مجلد قرآن عظیم‌الشان در جزو آن کتب محرقه به آتش عدوان نسوخت؟ آیا فلیپ سیم در سنه 1007 قریب دو کور مسلمانان را از غرناطه و اسپانیا اخراج نکرد؟ آیا جماعت کثیره از مسلمین از زجر و عذاب‌هایی که جماعت انگیزسیون (یعنی مفتش مذهب) بر آن بیچاره‌ها کردند ترك جان یا تبدیل مذهب نکردند و جماعتی لایحسی زنده زنده به آتش نسوختند؟ آیا سلاطین غیر مسلمه، شامات و سواحل را تا بیت المقدس فتح نکردند و هشتاد و چند سال در دست اجانب نبود که دوباره صلاح الدین ایوبی آن‌ها را استرداد کرد و اگر همت او نبود، حالا تمامی آن ولایات دیگر نیز مانند اندلیس در دست اجانب بود؟ آیا ممالک وسیعه هند که چندین ایالت معظمه‌اش در تحت استیلاي اسلام و شیعه نبود به انواع حیل و تدابیر به تصرف دیگران نرفت؟ آیا الجزایر و فارس و مراکش، سلطانش مسلمان نبود که اولی در دست دولت فرانسه و دویمی در کشمکش و تحت نفوذ دول مشترک المنافع خارجه است؟ مصر و آفریقا وضعش چه بود و حالیه حالش چیست؟ قفقازیه و هرات چه بودند و چه شدند. آیا قبرس و قرطاغ و عربستان حتی یونان جزو ممالک اسلامیة نبود؟

### [علت ضعف مسلمانان]

آیا دول اجنبیه دائماً در حال برچیدن اساس کلیه نیستند و حیل و وسایل برای منع آن نمی‌انگیزانند؟ آیا گلاستون [نخست] وزیر انگلستان نبود که قرآن عظیم‌الشان را در پارلمان‌ت به دست گرفته و گفت: این قرآن است که مانع از تمدن است. باید آن را از میان برداشت؟ شما را به خدا علت این فتور در ممالک اسلامیة جز عدم اتحاد پولتیک سلاطین و استبداد و اصرار ایشان در منافع شخصی و اختلاف کلمه ایشان علتی دیگر دارد؟ آیا دول خارجه که در سر خاک چین و مانچوری این همه نزاع [داشته‌اند] و تا ولتیک اقتضا می‌نمود با هم جنگ و بعد صلح و وجه مصالحه را از کیسه دیگری ادا کردند، در سر بقیه اسلام و بقیه ایران نخواهند کرد. آیا این همه احتیاج خاک اسلام بر خارجه در لباس و سایر و قلت صادر [ات] از وارد [ات] مستوجب ذلت و فقر و فنا که نتیجه تسلط دول خارجه بر خاک اسلام و ایران است نیست و اگر کسی این معروضات را باور نماید و باز خود را فریب دهد، حسابش با کرام‌الکاتبین نیست؟ و اگر حکایت گذشتگان را قصه شماریم و خود را از ابتلا با مثال آن بلایا آزاد انگاریم، نباید این قدر غفلت کرده و از وضع حالیه و رفتار دیگران با خودمان تجاهل نماییم. وضع حرکت‌خارجه با ما بدیهی است و حکماتشان بر ما مستغنی از بیان است و به محض اشاره، بعضی را ذکر خواهم کرد...;

### [تعديات داخله]

اما وضع اجحافات و تعديات غیر محصوره داخله در بیان آن همین قدر کافی است که قانون حقوق دول و آنگهی شرافت نفس ایرانی است که مانع از تبدیل تبعیت‌شده و الا کار بر رعیت ایران چنان تنگ بود که شب و روز در فکر آزادی خود از دست ظلام ایران بود. به هر ترتیب و وسیله در صدد بودند که خود را در آذربایجان و رشت و خراسان به دولت روس و در فارس و کرمان به دولت انگلیس ببندند و می‌بستند چنان‌چه بالعیان دیدیم که هر کس اندک مناسبتی با تبعه خارجه داشت تا چه درجه از تعديات خارجه آزاد و تا چه پایه صاحب تحکمات بود و اغلب مردم در صدد تحصیل این مناسبت‌بودند و با همسایگی طباح فلان تبعه خارجه افتخار داشتند - آیا وضع تعديات مامورین خارجه خودمان در داخله ایران یا خارجه مانند تفلیس و بادکوبه و اسلامبول و شام و جدّه بر احدی مخفی است؟ کدام حاجی است که این داغ سیاه را ندارد؟ آیا چندین تاجر معتبر از خانواده‌های نجیب از تعدی مامورین ایران در مصر تبعه دولت انگلیس نشده‌اند. از تقلبات مامورین داخله ایران چه حقوق ایرانی خصوصاً و عموماً به باد فنا رفت و از خیانت‌های کارگزاران [کارگزاران] چه مال‌ها از مسلمانان و چه خاک‌ها و چه حق‌ها که ضایع و تلف نشد. از جور و تعدی حکام و سلب امنیت از کافه ایرانی و عدم مساوات در حقوق و حدود که از اولین احکام اسلامیة است، چه بدبختی‌ها و چه خاکساری‌ها و چه ذلت و وهن‌ها که رو [ی] نداد.

## [بستر تسلط و نفوذ بیگانگان]

در تسلط و نفوذ خارجه همین مطالب معروضه گویا کافی باشد، ولی من باب تذکار عرض می‌شود:

آیا این (مسیونرها) یعنی مامورین مذهبی که به خاک ایران ریخته و در اقطار آن بنای مدارس گذاشته و مشغول نشر مذهب خود هستند، در رخنه انداختن به مذهب اسلام کافی نیست و مقدمه تسلط و استیلای ملل اجنبیه ولو بعد حین نخواهد بود. آیا راه تسلط بر مملکت چین را با همین حیلہ باز نکردند و کشته شدن دو نفر کشیش را بهانه کرده به خاک چین نداشتند؟ آیا چند سال قبل نبود که يك نفر کشیش در عرض راه سلماس و خوی (هر دو از توابع آذربایجان است) کشته شدند و تا به حال ایران در کشمکش صدمه آن است و مردمان بزرگ مانند حاج نظام الدوله و غیره چه صدمه‌ها که نکشید و پنجاه هزار تومان خون بها نخواستند و خوانین دشتی را مقصر نکردند و عالم معتبر ارومی را جلب تبریز و مدتی توقیف نکردند و کشتی جنگی بر بندر بوشهر نیامد؟

## [مشروطه؛ راه انحصاری حفظ استقلال اقتصادی]

برویم سر مطلب. آیا این همه ضعف و فتور که بر ارکان اربعه مذهب اسلام وارد می‌آید و علاج آن منحصر به محدود نمودن دولت و مشروطه کردن سلطنت نیست، واجب نیست که هر چه زودتر به علاج آن بکوشیم؟ آیا فعلا به مملکت‌ها کفار نمی‌تازند و آن تواریخی که در فنا و اضمحلال چندین ممالک عظیمه اسلامی خواندیم و این همه اقدامات و دسیسه کاری‌ها که با تمام قوای مادی و معنویه خود در حق ممالک اسلامی می‌نمایند و بعضی از آن را ما با وجود بداهتش یادداشت کردیم در توضیح مقاصد خصم‌ها کافی نیست؟ آیا جهاد در صورت خوف بر بیضه اسلام واجب نیست؟ و در حال حاضر خوف بر بیضه اسلام حاصل نیست پس فعلا که قوه جهاد ظاهری نداریم، آیا واجب نیست که لااقل خندق بر دور مملکت اسلام بکنیم و در حفظ حصار اسلام با قوای معنویه خود بکوشیم؟ آیا لازم نیست که نظیر اسلحه مادی و معنوی خصم که فعلا اسباب غلبه و نفوذ ایشان است به حکم آیه شریفه «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل» تحصیل نماییم؟ آیا لازم نیست که تاسیس مکاتب کرده و مطابق آیه شریفه «فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم» بتوانیم تحصیل ثروت و علوم نافع در معاش و علم پولتیک و علم سد باب احتیاج به خارجه که اولین وسیله تسلط کفار بر خاک اسلام است بنماییم و بر آنان از آن راه بتازیم که ایشان تاخته‌اند و در سایه اسلام و اسلامیت، به زور شریعت طاهره، بکنیم آن چه باید کرد؟ آیا اقدام به این اعمال و نتیجه برداشتن از آن بی تحصیل امنیت و عدالت و بدون قطع ید استبداد که برق خانمانسوز هر خشک و تر است، امکان دارد، و بدون مشروطه نمودن و محدود کردن قوه مرکزیه علاجی دارد؟

## [استقراض خانمانسوز و لزوم مشروطه]

مشروطه می‌گوید که دولت یا خود ملت ایران مقروض خارجه شده و گمرکات به درک رفته و صاحب طلب سر گمرکات نشسته اگر فکر ادای این قرض و سد راه تزیاید آن نشود، گمرکات که سهل است کلیه مملکت رسماً و حقیقتاً از دست سلطنت یا خود ملت بیرون خواهد رفت و صدمه که ما امروز از گمرکچیان بلجیکی می‌کشیم، هزار مرتبه بالاتر خواهد شد و مفاسد آن بدیهی است و اگر دولت، مشروطه نشدی و ملت بهیجان نیامدی، آیا تلخی استقراض قدیم از مذاق ملت نرفته دوباره عقد استقراض جدید کرده نمی‌دانیم کدام مدخول را به گرو آن نگذاشتندی و آرزوی سفر فرنگ را که مدت‌ها است در خاطر بود، به جا نیآوردندی و خون تازه از ملت گرفته به همان مسیل که وجوه استقراضی سابق رفته نمی‌رفتی؟ آن هیجان عمومی ایامی که تنباکو را رژی کرده بودند، چه بود و برای چه بود؟

آن پافشاری حجج الاسلام و علمای اعلام و ایستادگی ملت در حفظ حقوق دینی و ملکی منشاش چه بود و که بود؟ ندانم آن قیام و اقدام در وقت استقراض شوم که وخامت عاقبتش هزار برابر رژی است، کجا رفت و چه شد؟

اگر رژی به علت بیع اجباری بودن ممنوع [بود]، با معایب عدیده ملکی و تجارتي که علما بر معایب و مفسد شرعی و پولتیکه‌ای آن ملتفت شده، جدا به مقام مخالفت و عدم مطاوعت دولت برآمدند، آوخ و افسوس که در استقراض بی‌جا و مسافرت‌های نابهنگام و خرج‌های لاابالیانه گزاف و گرو گذاشتن گمرکات که معایب و مفسد شرعی و ملکی و پولتیکه‌اش هزاران هزار از رژی تنباکو بیش‌تر است، سکوت شد (آنان که به صد زبان سخن می‌گفتند - آیا چه شنیدند که خاموش شدند) .

اگر در رژی مخالفت آیه شریفه «لا تاكلوا اموالکم بینکم الباطل الا ان تکون تجارة عن تراض» بود، این استقراض شوم و گرو گذاشتن میشوم، مستلزم تسلط کفار بر مسلمین و مخالف آیه شریفه «لن يجعل الله الکافرین علی المؤمنین سبیلا» و مستوجب مزید کردن کمک از حدی دو بر اضعاف بود و شد. اگر کسی متعرض جواب نشود، ما گوئیم چون رژی امری بود عمومی و مبتلا به عامه و در داخله مملکت اشخاص هشیار و مستعد و نافذ القول از هر طبقه خاصه و عامه بود و مردم ضرر بالفعل والحس رژی را می‌دیدند، لذا به دستگیری عوام و پشت‌بندی خواص هیجان عام شد. (موجی به جنبش آمد، برخاست کوه کوه) بر خلاف استقراض و گرو گذاشتن گمرکات که در صورت ظاهر و بالفعل، ضرری بر عوام نداشت و عقلا مثل سابق نفوذ کلمه نداشتند و وزرای کوتاه‌بین و نفس پرست و خائن و جاه طلب بودند؛ لهذا از کشته و مرده خواص و عوام آواز برنیامد و در سوگواری ملت (ابری بیارش آمد و بگریست زار زار) مجملا علت آن منع حکم مشروطه بود؛ یعنی قیام ملت بر حفظ حق و جهت این سکوت، امر استبداد بود؛ یعنی خاموشی و فراموشی ثمره آن هیجان، نجات و حیاط ابدی بود و نتیجه این خمول و ذهول، خذلان و هوان سردی.

حالا عموم بر حقوق خود واقف شده و مانند مساله رژی، نفع عاجل را به ضرر آجل نمی‌خواهند بفروشند و همان اقدام را که در ایام رژی‌گری کردند، در این موقع پیش گرفته‌اند و می‌گویند: اگر در امر استقراض و گرو گذاشتن گمرکات مانند رژی‌گری منع عاقلانه و تدبیر عالمانه کردند، ما امروز خاکسترنشین عالم ادبار نمی‌شدیم و طعن خودی و بیگانه را نمی‌شنیدیم؛ ولی تقدیر الهی چنین بود که آن مقدمات پیش آید و این نتایج روی دهد و چنان‌چه از آن غفلت یا خود تعافل آن نتایج ناگوار ظاهر شد، از سکوت مطلق ملت در حکم امروزه انقراض دولت و اضمحلال ملت روی نمودی، ملت ندای «اکلت یوم اکل الثور الابيض» می‌کند؛ ولی افسوس!!!

### [مظلومیت مردم]

شما را به خدا آیا ملت‌حق این دعوی را ندارد و داوری این مظلومه را نباید بکند و نباید بگوید که چرا آن استقراض شد و چرا آن گروکاری به عمل آمد که از اثر شوم آن گمرک قیمت اجناس بالا رفت و کاسه دولت‌خالی و کیسه دشمن پر گردید و کفار بر ما مسلط شدند و چرا همه مهر خاموشی بر لب زدیم و همه سکوت کردیم و تن به ذلت دادیم تا این که حال ناله ملت بلند شود و طنین بر نه گنبد دوار بیندازد. آخ ای ملت مظلوم که وقتی مظلوم سکوت شدی و روزی مظلوم نطق. مشروطه می‌گوید (به زر می‌توان لشکر آراستن - به لشکر توان کینه‌ها خواستن) رز ملت نثار سر کدام عروس شد که لشکریان دست در بغل ماندند و اسب لشکر یدک کدام داماد گردید که سواره پیاده ماند. معادن که ثروت خدادادی وطن محترم ما است، چرا زیر خاک مانده و مالیات که آحاد رعیت به صد خون جگر تحصیل و به دولتیان تحویل می‌نمایند و بایستی در حفظ ثغور و مراقبت آسایش ملت صرف شود، چرا در خارج از حدود خود صرف گردید و جان و مال ملت تیول ابدی جمعی از هواپرستان شد.

### [کسر بودجه]

مشروطه می‌گوید: چرا خرج ایران شش کرور فاضل از دخل است و چرا که وقتی ناصر الدین شاه مرحوم شد جا خالی مملکت قریب يك کرور و نیم بود و قرضی که به خارجه داشتند، قرض صدمه رژی و مختصریات دیگر بود. پس از آن گنج‌شایگان دولت که ذخیره چند قرن بود، به رایگان فروخته شد و مداخله چند کرور افزود و جا خالی بودجه مملکت به شش کرور رسید و علاوه قرضی فوق الطاقه نیز به ذمت ملت فرود آمد که کمر ملت را شکست و اگر سد باب و علاج آن مفسد نشدی، روز به روز کسر بودجه

به درجه قصوا و قرض بر خارجه بر مرتبه عالیا رفته بود.

### [چاره جویی مردم و بی صبری از استبداد]

حال تمامی مسلمین خاك اسلام عموما و سکنه ایران خصوصا دست مسالت از آستین مسکنت برآورده عرض می نمایند که ای رؤسای مذهب و حافظان شریعت! حضرات خیر الانام و نواب امام 7 هجوم و حوادث مهلکه محسوس و ابتلا به مخاطرات عظیمه قطعی الحصول و سیاسیون فرنگ، مدت سلطنت اسلامی را دو بیست سال تخمین می کنند و این خود پولتیکی است که منظور داشته، قوت قلبی بر خود و القای ضعفی بر مسلمین می نمایند. چاره ما چیست؟ آیا باز صبر و تحمل است بر استبداد و چنانچه سلف کردند و مقدار کلی از خاك اسلام و جناب عظیمی از قوه ایران رفت و پامال سیل حوادث و استبداد شد، ما نیز تامل نماییم که بعد از اندک زمانی که این حشاشه در دست مانده تمام شود و شوکت اسلام در آغوش ما تسلیم روح نماید، و خاك ما مانند خاك اسپانیا و قفقاز و غیره بشود که حال اسلام و مسلمین در آن جاها معلوم است و تامل نماییم که اعقاب ما اسمشان از جریده اسمای مسلمین محو شده مبدل به آلبرین بن آلفونس بن کریکور بن محمد بشود؟ چنانچه در اندلیس و غیره شده یا باید دامن همت به کمر زده، با جان بکوشیم تا دامن مقصود به کف آریم و يك حرکت غیورانه و جنبش عالمانه و عاقلانه کرده، مسلمین را از ذل اسارت برهانیم.

آن قمریم که طاقت بالم نمانده است

چشم امید مانده بدان سرو سرکشم

### [جهاد شرفی روحانی: مشروطه خواهی]

هان نمی گوئیم که جهاد جسمانی نماییم؛ بلکه جهاد شرفی روحانی بنماییم و جهاد اکبر کنیم تا بتوانیم در آتیه حفظ استقلال خود را بنماییم و ناموس مذهبی و ملی خود را محافظ کنیم. آیا چاره آن جز مشروطه شدن دولت امری دیگر هست و سد این سیل عظیم را جز در پناه مشروطه می توان کرد؟ آیا لازم نیست که در حفظ شرف مذهبی ایران که نتیجه زحمات علمای ربانی و پادشاهان صاحب قدرت است، سعی نماییم و سلطنت شیعه را که به زور بازوی صفویه در ایران استقرار یافته، مصون داریم؟ همه می دانند حتی بدیهی کافه ارباب تمیز است که قوت هر امری موقوف بر قوت حامیان آن امر است. وقتی که صاحبان مذهبی خوار و زبون شدند، مذهب نیز رو به تزلزل بگذارد و در حکم مذاهب میته شود.

### [فصل : علت پیدایش فساد بعد از مشروطه]

اعتراضی که بر مشروطه می نمایند، ظهور فساد و احراق دما و سلب اموال و حرکات وحشیانه عوام و شیوع اقاویل باطله فاسده است که از توهم آزادی مطلقه ظاهر شد. این همه مفاسد را از لوازم و یا نتایج مشروطه می شمارند در صورتی که مشروطه می گوید که نسبت این شنايع بر لوازم مشروطیت ظلم بین است. بلی، این مطلب را نتوان انکار کرد که پاره مفاسد بعد از ظهور مشروطه شایع شده و باعث آن، جهالت ملت و عدم مداخله عقلا و دانایان است و در غالب موارد اثر استبداد و از تصادم دو قوه مشروطه و استبداد شد و هست؛ زیرا مشروطه استبداد را اخراج می نماید و استبداد دل رفتن ندارد و همین باعث هیجان می شود، به همین نحو است اثر دوا در مزاج مریض که طبیعت با مرض مکاوحت کند و مرض مقاومت نماید و دوا خواهد اثر خود را ظاهر سازد و انقلابی کلی در مزاج ظاهر شود و وقت بحران مریض برسد و جاهل چنان پندارد که دوا ضرر کرده و شاید پرستار جاهل نیز از دلسوزی خبط کند و دست و پای خود را گم نماید و حال مریض منقلب شود. خود مشروطه می گوید که فعلا ابتدای کار و ایام انقلاب و تصادم و تزاخم دو قوه متکافه مشروطه و استبداد است و مسلم است که رفع باطلی نخواهد شد، مگر با صدمات و زحمات و هیچ وقت خصم قوی به رضای خاطر، تمکین از حق نخواهد کرد و همیشه راه ترقی را خواهد بست که مبادا بهمن تاجدار شده خون اسفندیار را به جوش آرد و کار را به طبیعت گذاشتن و به جریان احوال تابع شدن خلاف رای خردمندان است و وقتی تا يك درجه تصدیق توان کرد که

خضم داخلی و خارجی هر دو از نیرنگ‌بازی و ضعیف کردن ملت غفلت نمایند؛ والا مادام که هر دو بیدار است، صاحب حق وقتی بیدار شود که سر او را در رختخوابش بریده‌اند. (بلی)

در اول امر اگر اندک درجه تمکین می‌شدی و عقلا رشته را که به دست عوام افتاده بود، به دست‌بگرفتی و از صدمات و حملات جهان رو گردان نشدی، کار به این پایه نرسیدی؛ ولی افسوس که از يك طرف جان‌های به لب رسیده و دل‌های کباب شده و ستم کشیده وقتی که ندای مشروطیت شنیدند و منادیان نوشدارو به میان افتاده صلاى عدالت دادند، مانند تشنه‌ای که به آب زلال رسد خود را روی این سرچشمه حیات انداخت و از ازدحام مردم غوغا برخاست و چشمه پاک پر از خس و خاشاک و گل و لای گردید و پاره اشخاص که همیشه پا پی دخل و تابع قوت بوده‌اند و یا اغراض فاسده داشتند، خود را داخل جماعت مشروطه‌طلبان کردند و جمعی از اعوان و انصار استبداد نیز تبدیل لباس کرده، دامن زن آتش فساد شدند؛ چنان‌چه غالب اعضای دار الشورا طالب شاه بودند تا سرچشمه حیات گل آلود شد و مشروطه متهم و مشروطه‌طلب حقیقی متنفر گردید و معلوم است که درختی را با همچو آبی آبیاری نمایند و استبدادش تلقیح کنند و تبدیل لباس دهندگان باغبانی‌اش نمایند، ثمری جز هرج مرج نخواهد داد.

### [اهمیت شوکت دولت اسلام و حل شبه عدم شرعیت وطن پرستی]

و بعضی را گمان این است که مشروطه اگر حسنی داشته باشد، راجع بر سلطنت است و حسن [و] قباحت راجع بر اساس شریعت نیست تا آن را مقدمه حفظ شریعت نماییم و در هر بلدی می‌توان حفظ دین کرد؛ چنان‌چه در قفقازیه و هند و غیره وطن پرستی که در السنه و افواه بعضی هست در حقیقت نوعی از جمادپرستی و خارج از اسلام‌پرستی است، مشروطه جواب این توهم را نمی‌دهد و حواله بر انتقال سامع می‌نماید؛ ولی از ذکر جواب مختصر ناچار است و می‌گوید:

[اولا] وطن تنها خاک و آب نیست؛ بلکه وطن مسلمین خاک ایران است و شاید در قرآن حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله که می‌فرمایند: «جعلت لی الارض مسجدا و طهورا»، اشارتی به این معنا بوده باشد و هیبت جامعه مرکبه از این مملکت و لسان و شرف وطن خاص و غیره نوع مخصوصی است از وطن.

ثانیا حفظ همین آب و خاک و حراست همین سلطنت‌حاضره غیر مشروع، مقدمه عطیه حفظ بیضه اسلام است و شوکت دین با قوت اجتماع و قوت سلطنت آن است که قوه مجریه مملکتی است. آیا نمی‌بینید که هر وقت سلطنتی معین و معاون علم شریعت یا یکی دیگر از علوم بوده، آن علم تا چه پایه ترقی کرده؟ آیا شهرت و نفوذ شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی که محاصرین [؛ معاصرین] سلاطین شیعه بویه بودند و هکذا قدرت خواجه نصیر طوسی و علامه حلی و شیخ علی محقق ثانی و غالب علمای عهد صفویه در اعلاى کلمه حقه و حرمت بر [؛ خدمت‌به] شریعت طاهره بیشتر است یا خدمت‌سایر علمای اعلام.

بلی در هند و قفقاز بعضی آداب و رسوم شریعت تا يك درجه باقی است؛ بلکه در لندن و امریکا و چین نیز بحمد الله ملت مسلمان هست و در بعضی بلاد غیر ایران نیز مذهب شیعه موجود است. آیا در آن ممالک، قوت اسلامیت و لوای اسلامیت و نفوذ سلامیت‌حتی در بعضی از آن‌ها سوق اسلامیت نیست؟ و اگر خواهیم مجاری حالات قفقازیه و سلوک دولت غالبه را با اهالی مذهب اسلام و علمای مسلمین ذکر نماییم، از حوصله این لایحه خارج است و فرق است میانه بقای بعض احکام اسلام با زوال شوکت و ملکوت آن، و بقای قدرت و ملکوتش با عدم عمل بر بعض احکام چنان‌چه فعلا تمام احکام شرعیه که ما هو حقه در ایران جاری نیست؛ ولی دولت و سلطنت اسلامیت باقی است و مشروطه می‌خواهد پایدارترش نماید و ما را کافی است ملاحظه حال اسلام در زمان سلطنت کافره مغول و در ایام سایر سلاطین اسلام و مطالعه حال شیعه و علمای شیعه قبل از زمان دیالمه و بعد از آن و قبل از سلطان اولجایتو و صفویه و همین مثل معروف: «الناس علی دین ملوکهم» مصداق حال ما است باز می‌گوییم که حفظ بیضه اسلام فعلا که امام ما غایب است، ممکن نیست، مگر با حفظ همین آب و خاک که وطنش نامند و

با حراست و حمایت همین سلطنت خارج از مرکز، چنانچه تا حال بوده و قبل از مشروطه هم انقیاد بر او بود.

### [علت زوال حکومت‌های پیشین]

از ارباب بصیرت انصاف می‌طلبیم علت انقراض دول و انتقال سلطنت از خاندانی که باعث فتن عظیمه و مهالك بزرگ در ممالک شده، چیست؟ آیا علتی جز استبداد دارد؟

دولت قویه صفویه چرا منقرض شد؟ آیا علتش این نیست که وزرای خائن، وصیت‌شاه سلمان را که در حق پسر ارشدش سلطان مرتضی کرده بود، قبول نکرده، شاه سلطان حسین ساده لوح را چون دستخوش وزرای و سهل القبول بود، بر سلطنت انتخاب نمودند و در عهد سلطنت او چندین قطعات معتبره از خاک ایران مجزا و افاغنه مسلط شد و آخرش منجر به انقراض گردید و او بود که پطر کبیر را به مدد خود می‌خواست و مقداری از مملکت را پیش کش او می‌کرد.

نادر شاه که فرنگیان او را ناپلیان شرق نامند با آن عزم خدادادی خاک ایران را از لوٹ بیگانگان پاک کرد و عراق و عرب را مجدداً تسخیر نمود و به هند تاخت‌برد و بر نکته مملکت‌داری ملتفت‌شده خواست مذهب جعفری را به عنوان مذهب خامس داخل اجماع اهل سنت نماید و برای ایشان در حول کعبه مقدسه مانند سایر ارباب مذاهب اربعه محلی برای اقامت نماز جماعت معین کند، آیا جهت چه شد که دولتش مستقر نشد و پسرش رضا قلی میرزا خودسری آغاز کرد و آن نتایج رویداد که در تاریخ معین است و نادر آن همه نیات حسنه را با خود به خاک برد. آیا جهتی جز استبداد و عدم اجرای قانون عدل و مساوات یعنی مشروطه نبودن، علتی دیگر داشت؟ همچنین کریمخان زند که سلطنتی شبیه به مشروطه داشت و از جمله مختصات او است که راضی به افتتاح باب تجارت ما بین ایران و فرنگ نشد، جز این که قوایم سلطنتش بر ارکان قویمه مشروطه نگذاشته بود انقراضش علتی دیگر دارد؟

### [نسبت شوکت دولت و قوت شریعت]

و اگر حوادث و تزلزل دولت‌حاضر را بنویسیم، از منظور خارج خواهیم شد وانگهی محسوسات را تکرار کردن مستحسن نیست. همین قدر از خواص و عوام سؤال می‌کنی که آیا قوت شریعت در اواسط صفویه بیش‌تر بود یا اواخرش؟ و هکذا عهد اول قاجاریه نسبت به این اواخر که دولت هر چه ضعیف‌تر شد نفوذ شریعت کم‌تر گردید و هکذا حال رعیت که هر چه پایین‌تر آمد، مظلوم‌تر و ذلیل‌تر گردید؛ پس، از این قیاس می‌توان فهمید که اگر خدا نخواسته سلطنت منقرض، و مملکت دست اجانب افتاده یا مانند افغانستان و مصر شود، حال چه خواهد بود؟

### [دو راهکار مشروطه: حکومت نواب عام (جمهوریت) یا تحدید سلطنت]

از تطویل کلام عذر خواسته، برمی‌گردیم بر اصل مطلب و می‌گوییم: مشروطه بعد از حس کردن افکار دول خارجه درباره اسلام و سعی آن‌ها در زوال آن و وجوب محافظت آن بر کافه مسلمین می‌گوید که علاج این امر یکی از دو کار است: اولی تبدیل سلطنت به سلطنت شرعی که نواب امام 7 متصدی امر سلطنت‌شوند و اجرای عدل مذهبی نمایند و تمامی بدع و امور مخالفه شرع را محو کنند که آن را به اصطلاح، جمهوریت... گویند. دومی محدود مقید ساختن سلطنت‌حاضر و امنای ملت را بر آن ناظر گماشتن و تاسیس دار الشورا دادن و در امورات عرفیه با شور عقلا و امنا راه رفتن و رشته امورات را از دست استبداد گرفتن است.

در حال حاضر که نواب ائمه علیهم السلام خود را مکلف به سلطنت عامه نمی‌دانند و امور شرعی و غیر شرعی چنان به هم پیچیده که تفکیک آن از همدیگر و موقوف نمودن آن قوانین غیر مشروع یا منع متصدیان غیر لایق امکان ندارد و غفلت و بی‌اطلاعی ملت‌بی‌پایان است، باید بالضرورة قسم دوم را اختیار کرد؛ چنانچه از زمان قدیم رویه ائمه علیهم السلام و نواب ایشان همین بوده؛ یعنی ترك اشتغال به امور

سلطنت و الا هر دو مسلک را ترك کردن و سلطنت را به حال خود گذاشتن و خود را به تنبلی زدن و اصلاح آن چه را که در تحت قدرت و اختیار است، تکلیف خدا دانستن تیشه بر ریشه خود زدن و جبری مذهب شدن است.

و بعد از ذکر این همه مقدمات و این همه تطویل لازم نیست بگوییم کار مشروطه با سلطنت است که قابل و مستحق شرط و تقلید است نه مذهب، و احکام عرفیه مستوجب اصلاح است و نه احکام شرعیه و قوانین عرفیه محتاج به شور است، نه قوانین شرعیه، و شرعا نیز شور در موضوعات است نه در احکام.

### [مراد از سلطنت مشروعه]

و این که در افواه بعضی دائر است که مشروطه باید مشروعه باشد، مقصود از آن درست معلوم نشده که مقصود تبدیل سلطنت به سلطنت شرعیه حقیقیه است یا اصلاح سلطنت حالیه؟

اولی که ممکن نیست و احکام شرعیه مشروط نتواند بشود و موقع مقتضی بیان تفصیل سلطنت شرعیه و کیفیت آن نیست و غرض گوینده نیز آن نیست.

و در قسم ثانی، با بقای قوانین غیر مشروعه متداوله و عدم امکان تغییر هزاران منکرات موجوده اسم آن را مشروعه گذاشتن تناقض است.

و اگر مقصود این است که دولت، مقید و مشروط باشد که کدام احکام شرعیه را اجرا نماید و در وضع قوانین جدید یا اجرای قواعد عرفیه سابقه حکم اقرب به عدل را منظور دارد و قانونی بر خلاف اصول مذهب و خلاف مذاق مملکت وضع ننماید و به عبارت صریحه، مشروطه ایرانی مقلد مشروطه دول خارجه نباشد، در این صورت نزاعی نخواهد ماند و در قانون اساسی رعایت این نکات شده است و مشروطه ایرانی نمی خواهد که بدعتی در دین گذاشته شود و قانون عرفی را قانون شرع الهی واجب الاتباع خداوندی داند و نمی خواهد پاره اصول منکره را داخل مملکت نماید؛ بلکه می گوید: چنانچه مالیات و کمک و غیره از معاملات دولتی که تا حال معمول بوده، من بعد نیز به طور عدل عرفی جاری شود و متصدیان امور عرفیه، عالم و در کار خود امین باشند و رشوه نگیرند و اغماض از حق نکنند، مجملا چنان باشند که در حق ایشان خیر الظلمه گفته شود و مالیات که از مردم گرفته می شود، صرف آبادی مملکت شود و لقمه خادمان ملت و مساکین باشد، نه طعمه اخوان الشیاطین.

### [تفکیک قوا و ساختار نظام مشروطه]

اساس مشروطه منع اراده شاهانه و لزوم شورا است در امور عرفیه و مدار آن بر سه قوه است: قوه مقننه، قوه قضائیه، قوه مجریه، و افتراق و امتیاز این سه قوه از همدیگر: قوه مقننه فقط برای وضع قانون است در امورات مملکتی از تعیین حدود شاه و رعیت و اخذ و عطا و حدود داخله و خارجه و گرفتن مالیات و سرباز و صلح و جنگ و غیر آن چه در اداره مملکت داری لازم است و قوام مملکت و سلطنت با او است و در ایام استبداد نیز به نحو استبداد عادت و جاری بودند به نحو قانون.

قوه قضائیه نیز بر دو قسم است: یکی قضائیه شرعیه و دیگری محاکمات عرفیه؛ اما شرعیات، حکم آن همان است که در شریعت مطهره معین شده و در قانون مشروطه ایرانی تغییرپذیر نیست؛ بلکه نیت مشروطه آن است که در این باب تا قوه دارند، مطابق شریعت بوده و نا اهل را راه ندهند و دکانداری شرع فروشی را که در غالب کوچه و بازارها معمول است، موقوف دارند و اسناد معاملات را طوری نمایند که خریدار از شرور معلومه که معلوم است، ایمن بماند و غیر ذلك که تفصیل آن طولانی است و این رساله نه گنجایش ذکر مفاسد امورات معموله دارد و نه حوصله ذکر محاسنی که در استحکام و سد باب عیوبات هست... و دیگر محاکمات عرفیه است از قبیل محاکمات عسکریه و مالیه و محاکمات جرایم و مامورین که تابع قوه دیگر است، باز ربطی به احکام شرعیه ندارد.



## قوه مجریه

اجرا آن دو قوه فوق الذکر است و همیشه در دست اشخاص [ی] بوده که شرعا [و] عرفا نیز حق مداخله بر امورات نداشته‌اند و آن قوه سلطنت است که تسلط نفوذ در تمام مملکت دارد و مالک آن را در اصطلاح پادشاه یا رئیس جمهور می‌نامند و در دوره استبداد تمام این قوا در دست پادشاه بود و هر که زور بازویش بیش‌تر بود، در نزد پادشاه یا حاکم او پیش‌تر بود.

امضای احکام علما، راجع به دلخواه بود. گاهی نوشته فلان شخص نالایق باشرق دست جاری، و حکم فلان عالم مقبول، زیر نمد می‌ماند و برگشت تمامی معایب بر قوه مجریه بود و علمای حقیقی و عقلا نیز از این معاملات نهایت دلتنگی و دلسردی داشته، دائما معارضه با دولتیان می‌کردند، و امر از شدت وضوح خفا پذیرفته.

و از عدم انتظام نوشتجات بود که بطروف قونسول سابق روس دو ورقه متناقضه از یکنفر ملای محاکمه نشین (دکاندار) به دست آورده هر وقت رعیت روس محکوم بر رجوع بر شریعت می‌شد فوراً بطروف همان دو ورقه را از کنشو میز بیرون می‌آورد و می‌گفت، رعیت روس! بشریعتی که ملای آن این قسم نوشتجات متناقضه را می‌دهد، رجوع نمی‌کند. فهماندن این که صاحب این دو ورقه ملا نیست (دست فروش است) و شریعت، منکر این مطالب و مسائل است، کار حضرت فیل بود؛ خاصه بر خصم عنود بی‌انصاف.

### [تفاوت سلطنت مشروطه با سلطنت قانونی مستقلة (دیکتاتوری)]

و اساس مشروطه فارق است میانه سلطنت مشروطه و سلطنت قانونی مستقلة (دیکتاتوری) که اراده شاهانه و قدرتش بر نقض تمامی قوانین سرلوحه آن است، و سلطنت قانونی غیر مشروطه همان سلطنت مستبده است. به علاوه قانون‌داری که سپری از قانون بر روی خود بگیرد و با شمشیر استبداد به‌روی ملت دو اسبه بتازد، بلکه در دولت مستقلة قانونی، مجلس مشورت نیز هست و قانون حکم می‌کند بر لزوم مشورت در امورات و با وجود مجلس شورای، باز مشروطه نیست؛ چرا که حاکم و طرف مشورت و اعضا همه از جانب دولت است و ملت را دخالتی نیست؛ و آنگهی رای شاهانه مقدم بر رای تمامی اهل مشورت است. مثلا لظنت‌خونریزانه چنگیزی به با وجود قانون که «یاسای چنگیزیش» می‌نامیدند و با وجود مجلس مشورت که «قورولتایش» می‌گفتند، باز دولت مستبده بود.

### [انحصار حفظ اسلام به حمایت از مشروطه]

بعد از عرض این مقدمات معروض می‌داریم مهاجمات مادی و معنوی و پولتیکی دول خارجه بر ممالک اسلام و عالم اسلامیت محسوس، و در خطر عظیم بودن بیشه اسلام بر هر ذی‌حس، بی‌اقامه برهان، واضح و آشکار، و وجوب حفظ اسلام از ضروریات دین است و فعلا تبدیل سلطنت به سلطنت مشروعه صحیحه ممتنع و رفع این خطرات مقدور نیست، مگر با قوه اجتماعی تمامی قوای علمیه و عملیه و مادیه و معنویه مسلمین که مرکز آن قوه را سلطنت نامند و اعمال رویه و تدبیر در علاج کار و تعاطی افکار و این اجتماع و مبادله آرا اثری نبخشد، مگر با دفع خود رایی و استبداد قوه مرکزیه که مرکز قوه فاعله و مجریه است، و منع آن از فعال ما یشاء والحاکم لما یرید بودن.

و بنابراین مقدمات بود که حضرات عالیات، ملت را بر سلطنت ناظر قرار دادند و مرکز را تحت نظارت و مراقبت گذاشتن را تا با این واسطه آن چه ملت به حکم الجاء ضرورت مجبره می‌دهد، لا اقل صرف اباطیل نشود و در تعمیر ملک و آبادی مملکت سعی و صرف شود، و امنیت بر رعیت حاصل شده، هر طبقه بتواند با فراغت خاطر از حکم استبداد، پی شغل مخصوص از کسب و تحصیل معاش و اختراع اسباب تسهیل امور معاشیه برود، تجویز بلکه حکم بر وجود آن فرمودند و ما مشروطه‌طلبان نیز به حکم انقیادی که بر آن بزرگواران داریم، مطاوعت کردیم. این است‌خلاصه عقاید مشروطه‌طلبان که در این رساله معروض داشتیم (بسکه گفتم، زبان من فسود) ملت چه می‌خواهد دولت چه می‌گوید؟ چاره چیست؟ عاقبت کار

چيست؟

## فصل اول. [خواسته‌های ملت: حفظ اسلام و حفظ کيان]

ملت چه می‌خواهد؟ ملت دو چیز می‌خواهد: یکی حفظ سلطنت و شوکت اسلام و مذهب جعفری و دیگری بقای ملك ایران بر ایرانیان، یعنی سلطنت ایران دو جنبه دارد: یکی جنبه سلطنت اسلامیت و مذهب، دیگری جنبه تاجداری ملك کيان.

اولی به لحاظ روحانیت و داخل معنویات است. دومی به ملاحظه جسمانیت و داخل مادیات و فعلا این هر دو عنوان در يك هيكل جمع است که آن را سلطنت اسلام و ایران نامند.

## [وحدت خواسته تمام مسلمانان جهان و لزوم اتحاد آنان]

در عنوان اولی کافه مسلمین عموماً و شیعه مذهب خصوصاً متحد‌الرای و متفق‌الفکر، و در این مساله فرقی میان مسلمین ایران و سایر ممالک روی زمین نیست و به عبارت اخری سید میلان مسلم همه طالب تشیید سلطنت اسلام و اجرای احکام آن است (دل هر ذره را که بشکافی - آفتابیش در میان بینی) و همه این ملت واحده که تابع يك قبله و افراد يك قبیله هستند (الا آن‌که یا غافل است یا متجاهل) در این امر، اتفاق و اتحاد دارند و اختلاف مذهب و کثرت فرق مسلمین در این مساله سرمویی اسباب اختلاف نمی‌تواند بشود، و آن گونه اختلافات هر چه باشد، نزاع خصوصی است و مانع از اتحاد حقیقی مرکزی نیست و نباید بشود.

پیغمبر واجب‌التکریم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «المؤمنون اخوة تتكافى دمائهم وهم يد على من سواهم، یعنی تمامی مؤمنین با هم برادرند و در خون برابر؛ یعنی قیمت‌خون همه یکی است و در قاتل و مقتول از هر طبقه باشند ولو یکی پادشاه باشد و دیگری گدا، حکم قصاص علی السویه است، و تمام مؤمنین دست همدیگرند در دفع دشمنان خود، و در این عنوان تعدد سلاطین مضرتی ندارد و منافی این مسلک نیست، در صورتی که در حفظ مرکز حقیقی که حفظ نوع اسلامیت است اتحاد پولتیک داشته و چنانچه پیغمبر فرموده در دفع ضرر و جلب منفعت متحد و متفق باشند. بلی اسلام بلکه اهالی تمام روی زمین، وقتی در زیر بیرق سلطان واحد جمع خواهد شد و جز يك تن در بسیط زمین سلطنت نخواهد کرد و جز يك قانون، معمول و مجری نخواهد شد و شرع و عقل این نوید را داده و روزگار ضامن همچو روزی است، ولی عجالتاً تا آن روز نیامده، تکلیف فعلی کافه مسلمین و همه سلاطین آن همین است که گفتیم؛ اگر چه هر مملکت سلطانی و هر سلطان، مشرب خاصی داشته باشد تا وقت موعود برسد و سلطان معهود ظاهر شود.

«يك نکته در این معنا گفتیم و همین باشد.»

## [حفظ کيان ایران]

در امر دویم - که سلطنت‌خاک ایران و تاجداری مملکت کيان است - تمامی ایرانی‌نژاد، هر جا باشد و هر مذهب داشته باشد، به حکم این که فرزند این مادر است، سعیش در حراست وطن و استقلال عزت و ثروت وطن است، و همیشه در صدد این است که بیرق پادشاه مملکتش بالای همه بیرق‌ها و حکمش ما فوق حکم‌ها باشد و رعیت، خود را چنان نگهداری کند که محسود دیگران باشد و درخت همایون سلطنت چنان تناور و بارور گردد که همه مظلومین و ملهوفین و دلسوختگان از اقطار عالم پناه به درگاهش آورند، و هر کسی که تاریخ خوانده می‌داند که ایرانی، وقتی ضعیف شده و تمکین از دیگری کرده یا هر وقت که قوت گرفته، بیگانه را دور کرده است، جز به سلطنت ایران نژادان تن در نداده است.

این هر دو مسلک و این هر دو، چون شارع عام و شاهراهی است که ملت را راهنمایی می‌کند به مقصد واحد که کعبه آمال همه است و آن عبارت است از سعی در پایداری سلطنت اسلام و ایران، و علاج آن

نیز منحصر است به مشروطه بودن دولت که علت تامه بقای سلطنت و شوکت اسلامیت و ایرانیت می‌باشد.

### [علت عقب‌ماندگی ایران و بیداری ایرانیان]

حجج الاسلام به ملاحظه مقتضیات عصر و حفظ جنبه روحانیت، حکم بر وجوب مشروطیت دادند و آن را مقدمه عقلیه بقای شوکت اسلامیت دانستند و وجوب عقلی و پولتیکی آن هم بر همه (الابریغی × یا متغابی) واضح و لایح [است]

و تجربیات بر ما ثابت کرده که مادام که رشته امورات در دست یک نفر است و آن یک نفر فعال مایشاء است و سلطنت را برای وجود خود می‌خواهد، نه وجود خود را برای سلطنت - چنانچه حکیم سعدی گوید: (گوسفند از برای چوپان نیست - بلکه چوپان برای خدمت او است) - جز خرابی مملکت و پریشانی ملت را چشم داشتن، تخم بیهوده در شوره‌زار کاشتن است.

ایران هشتاد و چهار سال قبل قدرت آن را داشت و جرات آن را کرد که با دولت روس جنگ نمود، اگرچه از خیانت رؤسای لشکر مغلوب شد [و] محمد شاه بر سر هرات لشکر کشید، اگرچه کاری نکرد؛ اما باز حشمت سلطنت تا این درجه بود که دو سال مرکز ایران خالی ماند و دولت اگر منفعتی نبرد، مملکت نیز اختلال نیافت و ناصر الدین شاه هرات را فتح کرد، اگر چه در مرو کست خورد. بعد از آن اگرچه مملکت داری یک مرتبه به عیش‌رانی مبدل شد، اما باز صورت ظاهری حفظ می‌شد و لاقلاً دولت یا خود ملت فرضی نداشت. تاریخ بعد آن را نمی‌گوییم؛ زیرا که همه می‌دانند.

حال از عقلا می‌پرسیم و انصاف را به داوری می‌طلبیم که دولت ایران و روس هر دو سلطنت استبدادی بود و حکومت افغان در عداد دول محسوب نمی‌شد؛ پس چه شد که در عرض هشتاد و چند سال دولت روس این همه پیش آمد و دولت ایران این همه عقب رفت و افغانستان ادعای استقلال نمود؟ آیا معاذالله اسلام مانع ترقی است چنانچه دشمنان ما می‌گویند. آیا رشادت ایرانی کمتر است؟

مشروطه را پیشکش کردیم و اسمش را هم نبردیم. آیا شریعت و ملت حق ندارد سؤال نماید که چرا (دو کشتی متساوی اساس در یک بحر - یکی رسید به ساحل دگر به طوفان رفت) بلی نود سال به خواب رفتیم؛ یعنی خواب خرگوشی‌مان دادند و ما را لالای گفتند و گهواره‌جنبانی کردند و گفتند که هنوز شب است تا آن که یک دفعه خواب‌های موحش و کابوس‌های مدحش ما را از خواب بیدار کرد. دیدیم آفتاب از وسط السماء نیز گذشته و خوان نعمت را مهمان‌های ناخوانده یغما کرده‌اند و جز ته سفره چیزی نمانده، و مانند شکار جرگه‌ای، دور ما را با حربه‌های آتشین گرفته‌اند.

حالا که ملت نیمه بیدار شده و چشم خود را می‌مالد، مانند طفلی که از خواب بیدار شود و در دست دیگر نعمت‌های خوشگوار ببیند و در سفره خود جز نان جوین چیزی نیابد و بنای جزع بگذارد، معلوم است که دیگر به خواب نخواهد رفت و لقمه نان جوین را سخت نگهداری خواهد کرد تا آن لقمه مختصر را قوت خود کرده، بتواند در پی تحصیل اغذیه لطیفه دیگر برود، خانه خود را که دیگران تصاحب کرده‌اند، تمالک نماید. این است که ملت، علاج حفظ این نعمت باقیمانده را در مشروطه کردن دولت و آزادی خود می‌داند و دیگر به خواب نخواهد رفت تا به حد بلوغ برسد.

### [تحریف معنای مشروطه و آزادی]

معنای مشروطه را در رساله اولی و در همین عریضه لالان گفته‌ایم. حاجتی به تکرار نیست؛ ولی مستبدان مشروطه را موافق صرفه خود معنا کردند و آزادی را که ملت می‌خواهد، اسمش را لامذهبی و خروج از قید شریعت گذاشتند و انکار دین شمردند.

آن چه همه ملل می‌خواهد، آزادی از فشار استبداد است و عرصه جنگ در این مقام است. دین جدا

است. دولت جدا است هر صاحب مذهب، احکام مذهب خود را قبول کرده و آن توشه آخرت او است. سبحان الله! این همه هیجان عالم و عامی که بساط سبزه لگدکوب شد به پای نشاط، برای خروج از دین است؟

بلی غیر متدین در این میدان جولان خواهد کرد؛ مانند عهود سالفه تک و پوی خواهد نمود؛ اما للحق دوله وللبطل جوله. (2)

و اگر مراد از آزادی همان باشد که مستبدان می‌گویند، ملت حق دارد بگوید که مروج این مسلک نیز شما باید که فتح باب منکرات را کرده، نشر فضایح کردید (نه در اندیشه فردا و نه در حسرت دوش). ثمره عشرت‌های نامشروع و طلسم‌های ناگوار و هتاک‌های حرمت الهیه را از درخت آزادی که در باغ استبداد کاشته بودید، چیدید و ثروت ملت را به زور عدم مسؤولیت جمع کرده، صرف مخارج فرنگستان و ترویج مذهب مزدکیان که اباحه خروج و اموال است نمودید.

این آزادی همان است که خالق منان بر بنی‌اسرائیل عطا فرمود و ایشان را از استبداد فرعون آزادی بخشود و در حق فرعون می‌فرماید: «ان فرعون علا فی الارض و جعل اهلها شیعا یتضعف طائفة منهم یدبح ابناءهم و یتحیی نساءهم انه کان من المفسدین». می‌فرماید: فرعون برتری جست بر مردم در روی زمین و اهل آن را فرقه فرقه کرد و ضعیف شمرد. طایفه‌ای از آنها را، پسرانشان را می‌کشت و زنانشان را زنده می‌گذاشت (برای کنیزی و خدمتکاری) و فرعون از مفسدین بود.

و آزادی‌طلبان همان‌اند که خداوند در حق آنها می‌فرماید «تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا و العاقبة للمتقین». می‌فرماید: خانه آخرت (یعنی بهشت جاویدان) را قرار می‌دهیم برای اشخاصی که نمی‌خواهند زبردستی و فساد نمایند در روی زمین و نیک انجامی برای پرهیزکاران است.

بلی همه عبد رق حضرت پروردگار است و این خداوند برای بندگان خود آزادی بخشید و جز در احکام قانون شریعت که نظم دنیا و آخرت با او است و احکام سیاسی، کسی را چیره دستی نداده و یکی را محکوم به حکم دیگری نکرده و این است معنای آزادی به آن چه که اصحابنا می‌فرمایند و تفسیر بما لا یرضی صاحبه می‌کنند.

حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در موقع خلافت خود در کوچه و بازار میان مردم راه می‌رفت و به ایشان می‌فرمود: راه بدهید امیر خودتان را. نه فراش داشت و نه دور باش و کورشو می‌گفتند. دهقانان که ادب ایام سلاطین فرس داشتند وقتی آن حضرت بگفتا برای آنان ظاهر می‌شد، ایشان به پاخاستند و به رکاب آن حضرت افتاده، پیاده راه رفتند. آن حضرت ایشان را منع فرمود.

آزادی طلبان می‌خواهند دور باش، کور باش گویان، لال شوند تا گوش دیگران را کر نکنند. مشروطه‌طلب، آزادی قلم و آزادی زبان می‌خواهد یعنی قدرت امر به معروف و نهی از منکر، نه این که صفت استبداد را از شما سلب کرده، خود مالک شوند و دروغ و افترا هر چه بتوانند بگویند و آن چه در این مدت بر خلاف این مسلک و مشروطه حقیقی اتفاق افتاده، همه می‌دانند که علتش چیست و کسی نمی‌تواند منکر قبح آن بشود و مسلم است که حکم ایام جنگ، غیر از حکم ایام صلح است. هر وقت مشروطه استحکام گرفت، بالبداهه حق به مرکز خود قرار می‌گیرد و هیچ عاقلی نگوید که آن چه فعلا در دست است مشروطه است «سبحانک هذا بهتان عظیم» .

## فصل دوم: دولت چه می‌گوید؟

دولت اول عنوان کرد که چند نفر لامذهب در دار الشورا هست باید تنبیه شود و کرد آنچه کرد، که همه می‌دانند و دارالشورا را سه ماه تعطیل نمود و وعده داد که در 23 شعبان باز افتتاح دارالشورا شود. در این بین آن مقدمات فجیعه تبریز فراهم آمد و جمعی که در اول جز هشت تن نبودند، در پی حفظ و

ناموس و جان و مال برخاستند، و اسم مشروطه بالمره از میان رفته بود. بعد خدا برکت بدهد زور استبداد را، که هر چه او به هتاک و بی‌باکی افزود، کار مشروطه بالا گرفت. دولتیان، اهل تبریز را یاغی و شیریر قلم دادند و بهانه کرده، گفتند تا تبریزیان تنبیه نشوند، دولت، مشروطه نخواهد داد، و در آخر شعبان به سپهدار تلگراف کرد «دولت مجلس مشروعه که مطابق با مزاج مملکت و مطابق با شریعت نبوی صلی الله علیه و آله باشد، خواهد داد و وفا بر این وعده را نیز موکول بر تنبیه تبریزیان کرد و آنها را اشرار خواند». در 27 شعبان هزار و سیصد و بیست و شش<sup>(3)</sup> به صدر اعظم دستخط فرمودند که «مجلسی که قوانین آن موافق مزاج مملکت و موافق قانون شریعت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و حافظ قوانین عدالت و نشر عدل و داد باشد، منعقد نمی‌نماییم» و باز می‌فرمایند: «به آن جناب اشرف مقرر می‌فرماییم انعقاد مجلس مزبور را با شرایط و حدود معین که موافق مزاج مملکت و قانون موافق شریعت مطهره و مانع تولید هرج و مرج باشد، 19 ماه شوال، اول انعقاد آن است مرحمت‌خواهیم فرمود» و می‌فرمایند: «از حالا مقرر می‌فرماییم که نظامنامه انتخابات و قوانین مملکتی که مطابق با قانون شرح انور باشد، نوشته مرتب دارید الخ» و می‌فرمایند: «چون اشرار در تبریز به قدری هرزگی و شرارت و خونریزی کرده و شهر را مغشوش» تا این که می‌فرمایند: «تا شهر تبریز منظم نشود، آن شهر از این مستثنا خواهد بود». بعد در 12 شوال در تهران مجلسی کردند و افتتاح دارالشورا را عنوان کردند. یک‌دفعه جمعی عرض داشتند که «مجلس شورای عمومی منافی با قواعد اسلام است و ممکن الجمع نیست» و در 24 ماه مزبور عریضه دادند شاه در صدر آن دستخط کرد «حال که مکشوف داشتید تاسیس مجلس با قواعد اسلامی منافی است و حکم به حرمت دادید و علما ممالک هم به همین نحو کتبا و تلگراف حکم بر حرمت نموده‌اند، در این صورت ما هم از این خیال بالمره منصرف و دیگر عنوان همچو مجلسی نخواهد شد الخ» در غره ذی قعدة 1326 نظامنامه دارالشورایی که موافق مزاج مملکت و مطابق شریعت طاهره است، از صحنه همایونی گذشت و در 21 ماه مزبور طبع شد و مجلس نیز منعقد گردید و بند 3 - 7 - 16 - 17 - 19 تماما موافق<sup>(4)</sup> مزاج مملکت و مطابق شریعت مطهره است!!!

چرا که اراده علیه ملوکانه در همه آنها قید و مقدم بر همه احکام است و از این مقدمات و نتایج معلوم است که نیت دولت چیست و تلگرافاتی که در این مدت به حجج الاسلام نجف شده، و خطاباتاتی که از ایشان صادر شده، لازم نیست ذکر نماییم و مقصود ما تاریخ‌نویسی نیست و می‌رویم سر اصل مطلب و می‌گوییم:

### [ضدیت دولت با مشروطه و موضع علمای عتبات]

دولت، مشروطه نمی‌خواهد و نمی‌خواهد از قدرت استبدادی خود تنزل کند و نقد قلیل موقتی را، با نسیه کثیر المنفعه دائمی خوش ندارد مبادله نماید و امروز تخم پاشیدن و بعد از مدتی بهره برداشتن را دوست ندارد، و دو چیز را بهانه کرده:

یکی اختلال دارالشورا و پاره حرکات عامیانه عموم بر ضد آسایش که خود را بی‌لگام تصور کردند و از حدودی که مشروطه تخطی از آن را جایز نمی‌داند، گذشتند.

دیگری مخالف بودن مشروطه با شرع مطهر.

جواب اولی را همه گفته‌اند و ما هم در عریض لالان حاضر، اشارتی کردیم و این جا نیز می‌گوییم جنبش عوام را چاره نبود، مگر مداخله عقلا و با آنها همزیان شدن و با زبان کودکی آنها را از صرافت اختلال و خودسری انداختن؛ ولی جمعی تکلیف شرعی خود ندانستند. جمعی ذاتا کم‌جرات بودند. جمعی هم از خوف استبداد دم نیاوردند و دولتیان نیز متصل دامن‌زن اشتعال این نایره بودند؛ چنانچه اختلال حدود اردبیل و قره داغ و ماکو همه منشاس معلوم است و اطاله نمی‌کنم.

اما مخالف شرع بودن در صورتی که حجج الاسلام عتبات که امروز مرجع و ملجا کافه شیعه مذهب هستند، فتاوی صریحه بر وجوب آن بدهند و غیر از قول، فعلیات نمایان نیز از ایشان ظاهر شود و بقای شوکت اسلام را در آن ببیند، مخالفت دیگران خلاف است.

اما این که مشروطه موافق مزاج مملکت نیست، بلی هرج و مرج در هیچ مذهبی و ملتی صحیح و روا نیست. [ولی] علما مشروطه را واجب شمرده‌اند، نه هرج و مرج را. اگر مشروطه را دادندی و رفع غوائل (5) را نمودندی، یعنی بر هرج و مرج نیفزودندی و مشروطه رواج یافته و به طور صحیح و متقن مردم آسوده شده بودند.

شما را به خدا! از اصول سیاسیه شریعت طاهره، چرا باید غفلت یا تغافل کرد؟ نبی اکرم 9 که اظهار نبوت در میان عرب فرمود و با وجود جهالت فوق العاده که عرب را بود، خداوند امر به شور فرمود. عرب با آن جهالت را شور کردن موافق مزاج می‌شود، و لیکن پس از هزار و سیصد سال تربیت و تهذیب ایرانیان موافق مزاج مملکت نمی‌شود. «تلك اذا قسمه ضییری» .

### [مشروعیت مشروطه و استبعاد مخالفت علمای تهران با آن]

و این که از قول علمای تهران یا ممالک اطراف شهرت دادند و نوشتند «که مجلس شورای عمومی منافی با قواعد اسلام است و ممکن الجمع نیست»، ما ابا باور نداریم که صاحب علمی تقوه بر این عبارت نماید.

اولا، اگر مقصود این است که چون احکام سلطنت شرعی نیست، مشورت در این نیز شرعی نیست، در این حال از اصل سکوت کردن و به فرع آن چسبیدن، خیلی مضحک است و مثل این است که عوض این که بگویند شراب خوردن حرام است، بگویند در جام طلا شراب خوردن حرام است و همان است که وقتی در تبریز از ساده‌لوحی حکم شرعی گرفتند بر این که تیماج گمرک ندارد و گرفتنش بدعت است.

ثانیا، باز می‌پرسم آیا سلطنت مستبده را سر خود گذاشتن و آن را تحت قانون نیاوردن - که اعقابش نیز نتواند آن قانون را به هم زند و رجوع بر خودسری نماید - جایز است یا نیست؟ و این عمل موقوف به مشورت عامه، یعنی واداشتن تمام ملت است بر ادعای این حق که هر وقت پادشاه خواهد نکول نماید، ملت نیز حاضر به دافعه باشد، هست یا نیست؟

ثالثا، در صورتی که دولت از قدیم نیز اسم دارالشورایی جعل و مجلسی نیز برای آن معین کرده بود و ابا گفته نمی‌شد منافی با قواعد اسلام است. پس حالا به چه مناسبت لوای تکفیر برافراشته می‌شود و شورای عمومی منافی با قواعد اسلام می‌شود و بعد از صدور این حکم از آقایان، مجلسی (6) که در سیم ذی قعدة 1326 در تهران به اسم دارالشورا منعقد شد و چهل و چهار نفر اعضا بر حسب انتخاب دولت برای آن منتخب و قانونش نیز نوشته شد به چه عنوان مشروع گردید؟!

بلی چون در اغلب مواد آن چنانچه سابقا گفتیم، اراده ملوکانه، حق ابطال و فسخ همه را داشت، موافق مزاج مملکت و مطابق شریعت طاهر شد.

رابعا، گوئیم چنانچه در عریضه نیز شرح دادیم که بقای سلطنت اسلام و مذهب اثنا عشری و ثبات سلطنت ایران موقوف بر سلب استبداد یعنی خودرایی است و این شرط محال است صورت بگیرد الا با نظارت عامه عقلا و در صورتی که پیغمبر معصوم مامور بر مشورت باشد (یعنی در موضوعات) و حال آن که عقل کل و مؤید من عند الله است، امثال ماها جاهل غیر عادل را چه عذری در استبداد خواهد بود.

و ما خیلی تعجب داریم قانونی که دارالشورای ملی، مدلول آن را تصدیق کرد و به نظر شریف حجج الاسلام عتبات نیز رسید و تکذیب نفرمودند مخالف شریعت طاهره می‌شود؛ اما قانونی که مشیر السلطنه بیچاره و امثال او که در پس آینه طوطی‌صفتش داشته‌اند - و خیلی مناسب است شعر جمال الدین:

زشت بود روز عید، چون که زبیمایگی

پیر زن خر سوار گوی زمینان برد

- می‌فرماید: چون اشرار تبریز به قدری هرزگی کرده‌اند... و تا شهر منظم نشود، شهر تبریز از این حکم مستثنا خواهد بود.

اهالی تبریز مطالبه حقوق می‌کردند و می‌کنند، و مطالبه حقوق در هیچ لغتی جز در میل استبداد شرارت نامیده نشود و علت این انقلاب هم نیست، مگر ندادن حقوق مورد درخواست؛ البته مشروطه‌طلبان خود را معصوم نمی‌دانند و در میانه خودشان دائماً این زد و خورد هست و می‌خواهند داوطلبان را به حق‌گویی و خوشرفتاری و عدالت‌پروری عادت بدهند تا در سایه آن، سایرین را دعوت به راه استقامت نمایند.

## فصل سوم: تکلیف چیست؟

تکلیف، اطاعت امر خداوندی است که می‌فرماید: «فاستقم كما امرت» تکلیف، استقامت مزاج و عدم انحراف از جاده صواب است. تکلیف، حکمت آموختن است؛ یعنی آن چه مستبدان پیش خود کرده و همه را به ناله آورده بودند ترك کردن است. تکلیف، این است که بزرگ و کوچک و ضعیف و شریف به قانون شریعت طاهره عمل کرده، عدالت را پیشه خود سازیم و امر به معروف و نهی از منکر را که آزادی زبان و قلم عبارت از او است، از دست ندهیم و طوری نماییم که دیگران از آتش ظلم فرار کرده و بر سایه استراحت گرد آیند و کاری را که شمشیر نکند، با قوه حکمت عملیه به جا آریم.

عزیزان وطن! این است صیحه آسمانی با لسان قرآن که می‌فرماید: «و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفيها ففسقوا فيها». خرابی آبادی‌ها، بسته بر تعدی صاحبان نفوذ آن آبادی است، حدود حقه و مملکت ما از تعدی صاحبان نفوذ قدیمه خراب شده بود و در این کشاکش حالیه به حالت‌سکرات افتاده باید با اهلیت جامعه جهاد شرفی نماید و مشتی و دایع الهیه را مستخلص کند.

مشروطه‌طلبان را بابی و طبیعی و مزدکی مذهب گفتند و نوشتند. تکلیف آن است که ما تکذیب اقوال مدعیان را نماییم و تنها به گفتن قناعت نکنیم و تا به مقام فعل بیاوریم و کوس عدالت نزنیم و تنها به گفتن قناعت نکنیم و تا به مقام فعل بیاوریم و کوس عدالت نزنیم از پای ننشینیم.

عزیزان وطن! ملت‌بی علم است و تابع قوت و طالب امنیت، مشروطه‌طلبان باید حسن مشروطه را برای ایشان حسی نمایند و برای شخص بی‌اطلاع و بی‌علم دلیل و برهان معنوی آوردن بی‌جا است؛ چنانچه پیش نظر ما است و همه ملتفت هستیم که هر تاجری که متاعش بهتر و ارزان‌تر و سهل‌البیع و خوشرفتار و خوش‌طلب، است عموم به دورش جمع شوند، کساد کردن بازار خصم با قوه جبریه نیست. حکمت عملی لازم است. ما که جاهلیم جهالت عیب نیست. همه از شکم مادر در لباس جهل متولد شده‌ایم. عیب عدم التفات بر جهالت و خود را عالم شمردن است و مادام که در جهل مرکب هستیم؛ یعنی بر بی‌علمی خود واقف نیستیم، کار ما همین خواهد بود. قوای ثلاثه علم و قدرت و ثروت، با سه خصم خود که جهل و ضعف و فقر است، همیشه مشغول جنگ است، و غلبه همیشه با آن سه قوه اولیه است. مستبدین فقط در پی تحصیل قوت و ثروت بوده‌اند. مشروطه فقط طالب علم است و عمل، و می‌گوید علم، آن دو قوه دیگر را نیز تحصیل می‌کند و مزیت علم و عمل را بر ثروت صاحب شریعت طاهره فرموده‌اند و فضیلتش حسی است. حالا که تبریزی لوای مشروطه برافراشته اگر علوم عالییه را ندارد، لااقل علوم بدیهیه را که دارا است. ما اگر به همان علمی که داریم، عمل نماییم، مسلماً پیش خواهیم افتاد، چرا که علم استبدادیان بیش‌تر از ما نیست؛

پس بیاید دست‌به‌هم بدهیم و هم آواز شویم و آن علم عدالت را که همه می‌دانیم و مرکوز طباع ما است و شریعت اسلامی به ما یاد داده، معمول داریم تا خود را به ساحل نجات برسانیم و از طرف خصم ایمن شویم و بر او غلبه جویم. مملکت ما فقیر بود، مستاصل شد. جنگ‌جو و صلح‌طلب باید قناعت نموده و وجهه همت‌خود را اجرای مقاصد عامه کنیم نه اجرای مقاصد خاصه.

در مصطبه عشق تنعم نتوان کرد

گر بالش زر نیست بسازیم به خشتی

اینک به اخبار رجوع نمایید:

پیغمبر ما صلی الله علیه و آله در دعواهای بزرگ، چند شب و روز گرسنه به سر می برد. اصحاب گرامش تبعیت می کردند. غلبه اصحاب آن حضرت بر اثر عدالت و تقوا و اطاعت رئیس عالم و معصوم بود. فعلا اگر همه را نداریم، لااقل بعضی را که داریم چرا باید همه را ترك کنیم؟

### (فصل چهارم): عاقبت کار چیست؟

اگر دولت، مشروطه را ندهد و امنیت و ائتلاف میان دولت و ملت حاصل نشود و طرفین از همدیگر مطمئن نشوند، رفته رفته دایره فساد وسعت گرفته و تمامی ممالک پامال تاخت و تاز و عدم امنیت شده، نه سر ماند و نه دستار، و اگر ما تبریزیان نیز به تکالیف فصل سوم عمل ننماییم و خود را از همه چیز معاف شمیریم، اولین جام خذلان را از دست ساقی عدوان ما خواهیم نوشید.

پایان

1) این رساله به علمای نجف نوشته شده است. تاریخ نگارش آن بنا بر وقایعی که در رساله منعکس گشته، زمان استبداد صغیر (احتمالا اوایل سال 1327) می باشد؛ در نتیجه تاریخ ربیع الاول 1326 - که ظاهرا آقای نصرت الله فتحی نوشته اند - نمی تواند صحیح باشد؛ زیرا در آن تاریخ، هنوز مجلس به توپ بسته نشده بود.

2) به معنای عنکبوت و کارهای او.

3) سه ماه پس از به توپ بستن مجلس که تبریز در مقابلش ایستاد، این وعده ها را می داد.

4) مربوط به دوران استبداد صغیر از طرف محمد علی شاه است.

5) جمع غائله.

6) این مجلس در زمان استبداد صغیر در تهران تشکیل شده بود.